



نامه‌های شوپن

فردریک شوپن

گردآورنده: خنریک اوپینسکی

مترجم: محسن الهامیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ناشر برگزیده
هفدهمین، بیستمین، بیست و دومین
بیست و سومین و بیست و چهارمین
نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

نامه های شوپن

فردریک شوپن

گردآورنده: خنریک اوپینسکی

ترجمه انگلیسی، همراه با مقدمه و یادداشت های ویرایشی

اتل لیلیشن و وینیچ

مترجم: محسن الهامیان

انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ نخست

تهران ۱۴۰۰

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی
یادداشت
یادداشت
موضوع
موضوع
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
شناسه افزوده
شناسه افزوده
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

شوین، فردریک، ۱۸۱۰ - ۱۸۴۹ م.
نام‌های شوین / نویسنده: فردریک شوین / گردآورنده: خنریک اوپینسکی؛ مترجم: محسن الهامیان.
تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۹.
سیزده، ۵۶۸ ص.
۹۷۸-۶۰۰-۴۳۶-۹۷۹-۴

فیبا
عنوان اصلی: Correspondence. Selections.
کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان Chopin's Letters به فارسی برگردانده شده است.
شوین، فردریک، ۱۸۱۰ - ۱۸۴۹ م. -- نام‌ها
Chopin, Frédéric -- Correspondence
آهنگسازان -- نام‌ها
Composers -- Correspondence
اوپینسکی، هنریک، ۱۸۷۰ - ۱۹۴۲ م. گردآورنده
Opieński, Henryk, 1870-1942
الهامیان، محسن، ۱۳۲۷ - . مترجم
ML ۲۱۰
۷۸۶/۱۰۹۲۲
۶۲۲۲۰۵۸

نام‌های شوین

نویسنده: فردریک شوین
گردآورنده: خنریک اوپینسکی
ترجمه انگلیسی، همراه با مقدمه و یادداشت‌های ویرایشی: ایتل لیلیئن و وینچ
مترجم: محسن الهامیان
چاپ نخست: ۱۴۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
حروفچینی و آماده‌سازی: انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه
حق چاپ محفوظ است.

اداره مرکزی:
بلوار نلسون ماندلا، تقاطع حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵، تلفن: ۵۸۴۱۵
کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳
فروشگاه مرکزی (پرنده آبی):
بلوار نلسون ماندلا، بین بلوار گلشهر و ناهید، ابتدای کوچه گلغام، پلاک ۷۲، تلفن: ۲۲۰۲۴۱۴-۳
فروشگاه یک:
خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۱۶-۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۶۶۴۰۰۷۸۶
فروشگاه دو:
خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۱۳، تلفن: ۸۸۳۴۳۸۰۶-۷

مقدمه

این نامه‌ها که عقیده دارم انتشار آن‌ها در مجموعه‌ای این چنین کامل تا به امروز صورت نگرفته، از چندین نظر دارای اهمیت بسزایی است. این نامه‌ها انگیزه و به انجام رسیدن بعضی از تصنیفات شوپن را بر ما معلوم می‌کنند و نشانگر رفتارهای شخصی و طرز تفکر او هستند؛ استادان و هم‌شاگردی‌های او را به ما معرفی می‌کنند؛ محیط زندگی دوران کودکی را که در شکل‌گیری شخصیت او به عنوان یک انسان و یک موسیقیدان نقش داشته است، در مقابل چشمان ما زنده می‌کنند. در طی این نامه‌ها با تأثیرهای گوناگونی، از باخ گرفته تا اپراهای ایتالیایی، از آوازهای محلی لهستانی تا رسیدن به استادی پیانو که بر این نابغه بزرگ اثر گذارده است، از خودگذشتگی غم‌انگیزش برای ژرژ ساند^۱ و ناتوانی‌اش از درک این زن و حساسیت تبلور یافته و هنرمندانه ژرژ ساند، آشنا می‌شویم و درمی‌یابیم که چرا شوپن بعد از سالیان دراز زندگی در میان روشنفکران فرانسه، رفتارهایش همان رفتارهای یک جوان ولایتی باقی می‌ماند و تغییری نمی‌کند.

طی این نامه‌ها از روابط گرم و صمیمانه‌اش با خانواده و نیز وفاداری پر محبت به دوستان قدیمی‌اش با خبر می‌شویم و می‌بینیم که دوستانش چگونه از صفا و صمیمیت او سوءاستفاده می‌کنند. با عصبانیت‌های زودگذر و قلب صمیمی‌اش آشنا می‌شویم؛ با لطیفه‌های رابله^۱ ای و اصول تغییرناپذیر روحیه‌اش، حمایت بی‌دریغش از سولانژ کله‌زینگر^۲، نفرت ساده و بی‌دلیش از یهودی‌ها و انگلیسی‌ها، ناشران، پرتغالی‌ها و موجودات مشابه آن‌ها آشنا می‌شویم؛ از فروتنی صادقانه تا غرور شاهانه‌اش سراغ می‌گیریم و می‌بینیم که چطور به هر کس، از آماتورهای پول‌دار خرفت تا مقامات والای سلطنت، در شأن خودشان احترام می‌گذارد و نبوغ بی‌همتایش چگونه به او اجازه می‌داد که گاهی اعجوبه‌ای رام و گاهی یک عربده‌جو باشد.

نظم و ترتیب دادن به این نامه‌ها کار ساده‌ای نبود. احساس می‌کنم ترجمه این نامه‌ها و آشنا نبودن خواننده لهستانی با اشخاص و حوادثی که مدام مورد اشاره هستند، تا حدود زیادی از گیرایی و ارزش نامه‌ها می‌کاهد. باز شکافتن هر مطلب و دادن زیرنویس، کتاب را از آنچه هست حجیم‌تر می‌کرد. به همین دلیل از یادداشت‌های درخور ستایش دکتر اوپینسکی^۳ و دیگران در این مورد سود جسته‌ام که اسامی ایشان به طور خلاصه ذکر شده است:

Op. = Opieński; Karl. = Karłowicz; Hoes. = Hoesick;
Leicht. = Leichtertritt.

در جایی که به این اسامی اشاره نمی‌شود، پانویس و راهنمایی از خودم است.

در مورد اسامی معروف‌تری چون ژرژ ساند، میتسکی-یه‌ویچ^۴،

۱. Rabela (1491-1553): طنزنویس فرانسوی. - م.

۲. Solange Clésinger: دختر ژرژ ساند. - م.

3. Opieński

4. Mickiewicz

هومبولسد^۱، آراگو^۲، جینی لیند^۳، به نظرم رسید که ذکر تاریخ تولد و مرگ آن‌ها کافی است و به ارائه بیوگرافی ایشان نیازی نیست.

گاهی تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام اشاره و راهنمایی، مفید و گشایشگر و کدام زائد است مشکل می‌نماید. برای هر مطلبی تا چه حد می‌توان توضیح داد و به آن پرداخت؟ مثلاً در مورد حوادثی که در لهستان اتفاق افتاده است و بارها به آن اشاره می‌شود تا چه حد زیرنویس و مرجع لازم است؟ این مربوط به آن است که هر یک از این مطالب تا چه حد مورد توجه و علاقه شوپن بوده و هر یک چه ارزشی برایش داشته است که من از این موضوع بی‌خبرم. در عشق شوپن به سرزمین مادری‌اش، به زبانش، ضرب‌المثل‌ها و لطیفه‌هایش، به آوازا و آداب و سننش جای شکی نیست و هیچ یک از خوانندگان این کتاب در مورد مبارزه او علیه ستمگری روس‌ها که بر سرزمین مادری‌اش چنگ افکنده بودند نباید تردید داشته باشند؛ هر چند که این مبارزه شکل ظاهری ندارد، چون شوپن در هیچ مبارزه علنی‌ای شرکت نکرد. این موضوع نباید ما را شگفت‌زده کند؛ باد در مسیر مناسب می‌وزد و یک هنرمند خلاق نوع خاص هواداری خود را دارد و باید تحت ضوابط هنر خود، آن را بنمایاند. برای ما تعجب‌آور است که بینیم یک وطن‌پرست لهستانی نه تنها انگشتر الماسی را که از طرف تزار به او اهدا شده رد نمی‌کند، بلکه به داشتن آن مباحثات نیز می‌نماید و حتی بعد از ۱۸۳۱، پذیرش هدیه از طرف گراند دوک کنستانتین برایش منعی ندارد.

به زحمت بتوان اصلت قسمتی از دفترچه خاطرات (نامه شماره ۶۸) را که در اختیار کنت استانیسلاو تارنوفسکی^۴، استاد دانشگاه لهستان، بوده و آن را در سال ۱۸۷۱ منتشر کرده است باور کرد. این نامه در

1. Humboldt

2. Arago

3. Jenny Lind

4. Stanislaw Tarnowski

اشتوتگارت در ۱۸۳۱ به دنبال دریافت خبری مبنی بر قتل عام ورشو به دست قوای روس نگاشته شده است. رنجی را که شوپن با دریافت چنین خبر شومی در مورد بستگان و دوستان خود تحمل کرده، باید از موسیقی‌ای که در این روزهای وحشتناک تصنیف کرده است حدس بزنیم. می‌توان به راحتی پذیرفت که تخیلات او تحت تأثیر کابوس‌هایی نظیر این قرار گرفته که مادرش به دست سربازان روسی به قتل رسیده یا خواهر جوانش در چنگ مستی اجنبی مست اسیر شده است و چنین موسیقی و یادداشت‌هایی نتیجه همین تخیلات وحشتناک است که در یک زمان نوشته شده‌اند و به نظر شگفت‌انگیز می‌آیند.

در چند مورد نیز باید همین تردید را روا داشت. نظر آقای دکتر اوپینسکی را در مورد صحت و سقم این یادداشت جویا شدم، جوابی سراسر است و قانع‌کننده به من دادند. ایشان گفتند: «دست‌نوشته‌ای که در اختیار کنت تارنوفسکی قرار گرفته است (اصل؟ یا رونویس؟) باید از طریق دوست شوپن، پرنسس مارتسلینا چارتوریسکا، به دست او رسیده باشد. نسخه اصلی بعداً در تصادفی از بین رفته است». ولی دکتر اوپینسکی مرا متقاعد کرد که «هیچ بیوگراف نویسی در صحت این دست‌نوشته شوپن تردید ندارد». نسخه تارنوفسکی و اظهاراتی که در این مورد به مثابه تأییدی روان‌شناسانه است، تمامی تردید مرا در این باره از بین برد که باید ارتباطی بین موسیقی نوشته‌شده در این دوران و حالات روحی‌ای که باعث نوشته شدن این نامه شده وجود داشته باشد.

به احترام دکتر اوپینسکی این گوشه از این یادداشت را نیز در این مجموعه گنجاندم. چون این یادداشت امروز از بین رفته و تمامی اشخاصی که با آن در ارتباط بودند نیز فوت شده‌اند، خواننده خود باید با

توجه به عطوفتی که در پرلود ré مینور و اتود do مینور یا حالت احتضار خفه‌ای که در پرلود mi مینور وجود دارد، در مورد صحت و سقم آن تصمیم بگیرد. ذهن بشری آمیخته‌ای است غریب و هیچ بعید نیست که شوپن خود چنین یادداشتی را نوشته باشد. ولی به یاد داشته باشیم که چه آسان - و چه معصومانه - در مواردی خاص سخنانی بی پایه از قول کسانی نقل شده است که فوت شده‌اند و چه سخنان بی معنایی در مورد شوپن که حتی در زمان حیاتش بر سر زبان‌ها بوده است، و بعد از مدت کوتاهی که از مرگش گذشته بود، چطور تورگنیف که در کشف ردپایی از یک بانوی صاحب عنوان در زندگی شوپن ناامید شده بود، وقتی اظهار می‌دارد «در کدامین بازوان، این آهنگساز آخرین نفس خود را کشیده است»، به نظر می‌آید که سعی دارد او را در هاله‌ای از اسرار قرار دهد.

مشکل دیگر استفاده از لحن‌های محلی است. زمانی که به نظر می‌رسد شوپن سعی داشته است از یک لحن محلی لهستانی استفاده کند، سعی کرده‌ام تا لحن واقعی را از بهترین نسخه‌ای که در دست بوده است ارائه کنم. جایی که به نظر می‌رسد اثری ممکن است ملهم از شعری باشد، به آن شعر ارجاع داده‌ام؛ ولی به نظرم نسبت دادن اسم یا تفسیری به یک مازورکا یا پرلود، کاری کاملاً ساختگی و بی‌مورد است.

وضعیت چهار «بالاد» مورد ویژه‌ای است. آیا ارتباط موثقی بین این قطعات و چهار بالاد میتسکی‌یه‌ویچ که از دوستان نزدیک شوپن بود وجود دارد؟ من از آن بی‌خبرم، ولی این را می‌دانم که شوپن به شدت تحت تأثیر شاعر بود و علاقه زیادی به این بالادها داشت؛ بنابراین بی‌مناسبت نیست که صحبت بیشتری در مورد آن‌ها داشته باشم.

بنا به نظر آقای کورتو^۱ بالاد sol مینور با الهام از شعر حماسی «کنراد والنرود»^۲ نوشته شده و سه بالاد دیگر بر اساس بالادهای میتسکی‌یه‌ویچ

است. این بالادها بر اساس افسانه‌هایی که در لیتوانی بین روستاییان این منطقه بر سر زبان‌هاست نگاشته شده است؛ بالاد در fa مازور بر اساس داستانی موسوم به «شویتز»^۱، بالاد در la بمل مازور روی داستان «شویتزانکا»^۲ و بالاد در fa مینور روی داستان «تره بودریسوف»^۳ نوشته شده است.

«کُنراد والن رود» داستانی است از دوران بی‌دینی لیتوانی. شاه تِتُونیک^۴ به کشور حمله می‌کند و ساکنان آنجا را به بردگی می‌گیرد و آن‌ها را مجبور به پذیرش دین مسیح می‌کند. بچه‌ای را که پدر و مادرش در جریان حمله به قتل رسیده‌اند با خود می‌برند و او را غسل تعمید می‌دهند و به عنوان یک آلمانی بزرگ می‌کنند. این کودک که حالا بزرگ شده است، کینه شدیدی از ستمی که بر سرزمین مادری‌اش رفته است به دل می‌گیرد. او تظاهر به علائق آلمانی و مسیحی می‌کند، در جنگ بین اسپانیا و مغربی‌ها لیاقت و شجاعت نشان می‌دهد و به عنوان یک دیندار و سپاهی مسیح به سرزمین خود بازمی‌گردد، به عنوان مجری احکام انتخاب می‌شود و عمداً شروع به ستمگری و خرابی در آنجا می‌کند. تنها قسمتی از شعر که به فرم بالاد است، قسمتی است شگفت‌انگیز به نام «آلپوها»^۵: داستان یک سردار مغربی که از شهر تحت محاصره‌اش می‌گریزد، به امید آنکه با اطاعت از اسپانیایی‌ها عطوفت آن‌ها را به خود جلب نماید، تظاهر می‌کند که آیین مسیح را پذیرفته است، اصرار بر آن دارد که فرمانده سپاه اسپانیا را در آغوش بگیرد و در این هنگام است که پرده از چهره خود برمی‌دارد و با اعلام اینکه هدیه‌ای شوم برای فرمانده اسپانیایی آورده است قصدش را برملا می‌کند: «به من نگاه کن و ببین که چگونه به سوی مرگ رهسپار می‌شوی».

1. "Świtez"

2. "Świtezianka"

3. "Trzech Budrysów"

4. Teutonic

5. "Alpuhara"

دو بالاد دیگر رجعت به دریاچه اشویتز دارد که محل شکار است. از ترس نیلوفرهای آبی هیچ کس جرئت قایق‌رانی بر روی این دریاچه را ندارد. اسم دریاچه یادآور ماجرای حمله روس‌های نووگروُد^۱ به قصری در لیتوانی است که صاحبش به مسافرت رفته و در غیبت خود، قصر را به دختر جوانش سپرده است. دختر که قادر به پایداری در مقابل مهاجمان نیست، به درگاه خدا دعا می‌کند و می‌خواهد که با گرفتن جان او و ندیمه‌هایش، آن‌ها را از اسارت به دست مردان و بی‌آبرویی نجات دهد. آب قصر را در خود فرومی‌برد و ندیمه‌ها تبدیل به نیلوفرهای آبی می‌شوند. هر کس که بخواهد با ورودش آرامش دریاچه را به هم بزند، محکوم به مصیبت و مرگ خواهد بود.

«شویتزانکا» (زن شویتزی) داستانی عشقی است. یک شکارچی ندیمه‌ای را در جنگل ملاقات می‌کند. ندیمه عشق مرد را می‌پذیرد و قول وفاداری به یکدیگر می‌دهند. با دیدن دختری دیگر در حاشیه دریاچه، مرد هوس‌ران راه به سوی آن دختر می‌برد، ولی این دختر همان ندیمه قبلی است که در اصل پری دریاچه است. مرد متلون را به تندی سرزنش و او را بلند می‌کند، در میان دریاچه پرتاب و غرقش می‌نماید. این پری را می‌توان در روی آب رقصان دید، در حالی که روح مرد بدبخت در زیر درخت‌های کاج کنار ساحل سرگردان است.

داستان «تزه بودریسوف» مضمونی واقعی‌تر دارد. بودری، وطن‌پرستی از لیتوانیِ مشرک، سه پسرش را برای یافتن سرنوشت خود به خارج از سرزمینشان می‌فرستد. پدر به فرزندانش می‌گوید که باید بجنگند و غنائم به دست آورند و این امر به سه طریق ممکن است: اول اینکه به خدمت سپاهی در آیند که قصد حمله به روس‌ها را دارد و با خود شمشیر و لباس‌های زربفت بیاورند؛ راه دیگر این است که به سپاهی که برای مقابله

با شاهان صلیبی عازم آلمان است ملحق شوند و می‌توانند غنائمی چون کهربا و لباس‌های فاخر کلیسای مسیحی را با خود بیاورند؛ راه سوم این است که به لهستان بروند و زنی لهستانی با خود بیاورند، چون به دلیل آب‌وهوا و سلامتی، آن سرزمین دخترانی زیبا دارد. هر سه مرد جوان به راه می‌افتند و در بازگشت هر کدام عروسی لهستانی با خود به همراه دارند.

حتی کار ساده ترجمه تطابقی هم مشکلات بسیاری با خود داشت. بعضی از نامه‌ها آمیخته‌ای از زبان لهستانی و فرانسه است؛ به اضافه اصطلاحات هر دو زبان که به صورت ظریفی به هم پیوند خورده‌اند. بعضی نامه‌ها اصلاً به فرانسه نوشته شده‌اند که بعداً به زبان لهستانی و حالا هم از لهستانی به انگلیسی [و از انگلیسی به فارسی] ترجمه شده‌اند. بعضی از نامه‌های اولیه با انشای نامفهوم یک بچه‌دبستانی، به فرانسه، آلمانی، لاتین و در یک مورد به ایتالیایی نوشته شده و به لهستانی ترجمه شده‌اند و مشکلات دیگری نظیر آن. به علاوه، نامه‌ها پر از ضرب‌المثل‌ها و اشارات محلی و در مواردی هم شامل لغت‌هایی هستند که در هیچ یک از لغت‌نامه‌های لهستانی که به آن‌ها مراجعه کردم وجود نداشتند. با وجود تنفر شوپن از خارجی‌هایی که اسامی لهستانی را غلط تلفظ می‌کردند، به نظر می‌آید که خود هیچ توجهی به تلفظ درست اسامی غیرلهستانی نداشته است. شیوه معمول او ظاهراً این گونه بوده که از اسامی، حروف صدا دارشان را حدس می‌زده و آن گونه که به نظرش می‌رسیده، املای تقریبی آن‌ها را به فرانسه می‌نوشته است؛ مثلاً Daily News را Deliniuz نوشته است و موارد دیگر. ولی او این شیوه نگارش را هم مرتباً رعایت نمی‌کرده و از امروز به فردا تغییر می‌داده است و گاهی می‌بینیم که در یک نامه، یک اسم را با چندین املای متفاوت نوشته است؛ برای مثال Soliva و Soliwa، Hasslinger و Haslinger، Mendelsson و Mendelson. موارد دیگر.

سعی کرده‌ام راه درستی از میان این غلط‌ها و پیچیدگی‌ها بیابم و با حفظ املا و تلفظ‌های غلط، آن‌ها را به صورت [غلط] راهنمایی کنم، یا آنکه املائی درست را در قلاب ([]) بیاورم تا کمکی به خواننده شده باشد. یافتن املائی درست همیشه هم آسان نبوده است. برای مثال یک اسم فرانسوی که در پایان به o ختم می‌شود، در املائی صحیح ممکن است به صورت au، aux، ault، aulx، aud، auld، aut باشد.

مشکل دیگر در مورد اسامی مکان‌های لهستانی بود. تقسیم این سرزمین طی نسل‌ها بین سه قدرت خارجی که با روسی کردن و آلمانی کردن این سرزمین سعی در از بین بردن گویش محلی داشتند، چنان آشفتگی به بار آورده است که هیچ شیوه رضایت‌بخشی برای یافتن نمونه صحیح وجود ندارد. بعد از مشورتی که با آقای کونف^۱ و ویرایشگر داشتم، بایی میلی شیوه‌ای را قبول کردم که چندان مورد رضایتم نیست. در این شیوه اسم دو شهر بزرگ Warsaw و Cracow به انگلیسی داده شده است و اسامی شهرهای کوچک تر لهستان را با ترجمه‌ای به انگلیسی آورده‌ام Wroctaw[Breslau]؛ و Poznań[Posen]؛ و اسامی محل‌های کوچک فقط به لهستانی آورده شده است.

به همین دلیل، برای سایر موارد سهوی که جزئی ولی رفع آن‌ها کار چندان ساده‌ای نبود، باید از خوانندگان پوزش بخواهم.

ا.ل. ووینیچ^۲

نیویورک، ژوئن ۱۹۳۱

نامه‌های شوپن

۱

به پدرش، به مناسبت روز نامگذاری او [به شعر]

وقتی تقویم سالگرد روزنامگذاری شما را اعلام می کند،
پدرم، برایم شادی آفرین است، و برایتان آرزو دارم
که شادمان زندگی کنید و هرگز روی حرمان نبینید
که خدا همیشه زندگی را بر وفق مرادتان نماید و آنچه را خواسته اید
برآورده کند؛
این خواسته را برای سلامت شما آرزو می کنم.

ف. شوپن

۶ دسامبر ۱۸۱۶

۲

به مادرش، به مناسبت روز نامگذاری او [به شعر]

مادر، روزنامگذاری ات را تبریک می گویم.
شاید خدا آنچه قلبم را آکنده است برآورده کند:

اینکه همیشه شادمان باشی و
عمرت طولانی و پر بار باشد.

ف. شوپن

۱۶ ژوئن ۱۸۱۷

۳

به پدرش، به مناسبت روز نامگذاری او [به شعر]

چه شادی بزرگی در قلبم احساس می‌کنم!
در چنین روز خوشایندی، چنین عزیز و باشکوه،
باشد روزی که با این آرزو به شما سلام کنم
که سالیان دراز با شادی به سر برید،
سلامت و قوی، در آرامش و موفقیت.
باشد که برکات الهی بی دریغ بر شما ارزانی شود.

ف. شوپن

۶ دسامبر ۱۸۱۷

۴

به پدرش، به مناسبت روز نامگذاری او

پدر عزیزم!

احساساتم را روان‌تر و آسان‌تر می‌توانستم بیان کنم، اگر آن‌ها را به موسیقی
می‌گذاردم؛ ولی حتی بهترین کنسرت‌ها هم نمی‌توانستند بازگوکننده
علاقه من به شما باشند. باید ساده‌ترین کلماتی را که در قلبم وجود دارند به
کار گیرم تا بتوانم علاقه و تشکرهای خود را به شما ابراز کنم.

ف. شوپن

۶ دسامبر ۱۸۱۸

۵

به اوستاهی ماریلسکی^۱ در پچه^۲

خودم به دیدن زولیویچ^۳ رفتم تا بفهمم تاریخ سخنرانی، و نه امتحان، برای تازه‌واردها چه زمانی خواهد بود. او به من گفت که احتمالاً شانزدهم یا هفدهم این ماه است؛ کمیسیون هنوز هم تصمیم نگرفته است که گردهمایی عمومی آکادمی را پانزدهم برگزار کند یا شانزدهم. او به من گفت که جلسات درس صبح‌ها و امتحان بعد از ظهرها خواهد بود و بعد از پانزدهم کسی را نخواهند پذیرفت. مرا ببخش که این چنین بدخط می‌نویسم، چون عجله دارم. لطفاً آنچه را به تو گفتم به ولتز^۴ هم بگو و سلام مرا به او برسان و همین طور به تیتوس^۵. بیالوبلوتسکی^۶ سه‌شنبه به ورشو آمد. او سه‌شنبه ثبت‌نام و چهارشنبه اینجا را ترک می‌کند و برای آغاز ترم، دوباره به اینجا برمی‌گردد. ماما و پاپا به والدین تو سلام می‌رسانند و لودویکا به خواهرت. تو و برادرت را از صمیم قلب می‌بوسم و در آغوش می‌گیرم.

ف. شوپن

آقایان کولیکوفسکی^۷، کارووفسکی^۸ [کارنوفسکی؟]، ویلچینسکی^۹ و کژی‌ویتسکی^{۱۰} بازنشست شده‌اند و معلمی که از کالیتز^{۱۱} آمده بود به جای کولیکوفسکی انتخاب شده است. پان دوبونوکی^{۱۲} [؟] به تو سلام می‌رساند. خدا حافظ. این نامه را به کسی نشان نده، چون هر کسی آن را ببیند خواهد گفت که من نوشتن بلد نیستم و هیچ بویی از ادب نبرده‌ام.

1. Eustachy Marylski

2. Pecice

3. Zubelewicz

4. Wertz

5. Tytus

6. Bialoblocki

7. Kulikowski

8. Karwowski

9. Wilczyński

10. Krzywicki

11. Kalisz

12. Dobronoki

۶

به ویلهلم کلبرگ^۱شافارنیا^۲، ۱۹ اوت ۱۸۲۴

ویلوس عزیز!

تشکر به خاطر آنکه به یاد من بودی؛ ولی از طرف دیگر از دست تو دلخورم، چون آدمی وحشتناک و بی مغز هستی و فقط تو می‌توانی چنین مزخرفاتی برای من بنویسی. آیا در مصرف کاغذ و قلم امساک داری؟ یا جوهرت با تو لجاجت دارد؟ شاید وقت چندانی نداری تا بتوانی بیش از این، از خط‌های خرچنگ‌قورباغه‌ای‌ات برایم بفرستی، یا شاید دلیلش این باشد که برای اسب‌سواری می‌روی. این است؛ از این کار لذت می‌بری و مرا فراموش می‌کنی. خب، خب؛ بیا همدیگر را ببوسیم تا من تو را ببخشم.

خوشحالم از اینکه شاد و خوشحال هستی، چون این‌ها چیزهایی هستند که آدم در هنگام رفتن به روستا آرزویش را می‌کند. خوشحالم از اینکه می‌توانم برایت نامه بنویسم. من هم از اوقات خودم لذت می‌برم و فکر نکن که تو تنها کسی هستی که پشت اسب می‌نشینی، چون من هم به خوبی می‌توانم از پس این کار برآیم. نپرس چطوری، ولی می‌توانم؛ کافی است که اسب به آرامی به طرفی که دوست دارد برود، در حالی که من با ترس پشتش نشسته‌ام؛ مثل میمونی که پشت یک خرس نشسته باشد. تا حالا هم از پشت اسب زمین نیفتاده‌ام، چون او هیچ وقت قصد نداشته است مرا زمین بزند؛ ولی اگر روزی نیز چنین هوسی کند، ممکن است یکی از این روزها زمین هم بخورم.

نمی‌خواهم با شمردن کارهایم وقت تو را بگیرم، چون می‌دانم برای

تو جالب نیستند. گاهی مگس‌ها روی دماغ گنده‌ام می‌نشینند که اهمیتی ندارد، چون این کار عادت این حشرات احمق است. پشه‌ها هم گاهی نیشم می‌زنند که این هم مهم نیست، چون دماغم را نیش نمی‌زنند. بعضی وقت‌ها تنها دور باغ می‌دوم و گاهی برای قدم زدن به جنگل می‌روم. گاهی هم اسب‌سواری می‌کنم، البته نه بر پشت اسب، بلکه در یک کالسکه یا درشکه؛ ولی همیشه این افتخار را دارم که در پشت بنشینم و هیچ وقت جلو نمی‌نشینم. حتماً تا حالا سرت را درد آورده‌ام، ولی جز این چه کاری می‌توانم بکنم! اگر سرت درد نگرفته باشد، با اولین پست بنویس تا من به خوشمزگی‌هایم ادامه دهم.

نامه‌ام را بدون سلام و تعارفات معمول به پایان می‌برم، ولی به شکل دوستانه. ویلوس عزیزم، مواظب خودت باش و لطفاً برایم نامه بنویس. احتمالاً همدیگر را تا چهار هفته دیگر ملاقات می‌کنیم. تو را از صمیم قلب در آغوش می‌گیرم. دوست صمیمی تو.

ف. شوپن

سلام‌های مرا به مادر و پدرت برسان. برادرهایت را می‌بوسم.

۷

به یان بیالوبلوتسکا در سوکولووا^۱

[سوکولووا، پایان تابستان ۱۸۲۴ یا ۱۸۲۵]

یالک^۲ عزیز و دوست‌داشتنی!

فردا صبح زود حرکت می‌کنیم. قول داده بودم که دیروز پیش تو باشم، ولی نتوانستم تا به امروز به سوکولووا^۳ برسم. از اینکه این بار هم نتوانستم

1. Sokolowo

2. Jalek

۳. دهکده زادگاه بیالوبلوتسکاها نزدیک زافارنیا، جایی که شوپن تعطیلات تابستان را با خانواده جیه‌وانوفسکی گذراند. [Op.]

تو را در طول این تعطیلات ببینم واقعاً متأسفم. به دلیل کوچکی کاغذم باید در همین جا به تو خداحافظ بگویم و نامه‌ای را که لودویکا از طرف پانا کنتستانسیا بیا لوبلوتسکا^۱ برایم پست کرده برایت بفرستم. آرزو می‌کنم که سلامت باشی و ساق پایت کاملاً خوب شده باشد. پدرت را از طرف من ببوس و از او به خاطر عرق گیاهی تشکر کن که از این بابت، کلی مدیون او هستم. به او بگو محبتش را هرگز فراموش نخواهم کرد. یاشیای عزیز، بدون گفتن خداحافظ از یکدیگر جدا شدیم. تو را از صمیم قلب می‌بوسم. مرا به یاد بیاور، همان گونه که من به یاد تو هستم. ف. شوین

سلام به پانا فلورنتینا^۲. دوست داشتم به دنبال تو به رادومین^۴ بیایم، ولی افسوس نمی‌توانم. باید منتظر بمانم؛ نمی‌توانم، چون پانا لودویکا - اوه، این پانا لودویکا! - منتظر من است. به زودی باز می‌گردم، چون می‌خواهم بلافاصله و سایلیم را جمع کنم. شاید نتوانی تصور کنی که تا چه حد متأسفم! نمی‌خواهم جای دیگری بروم. چرا باید در کالسکه این همه بالا و پایین شوم و آخر سر کسی در منزل نباشد. برای گفتن خداحافظی گرم و صمیمی به تو و پدرت آمدم، ولی منزل نبودید. خودم هم نمی‌دانم دارم چه می‌نویسم؛ هرگز در چنین وضعیتی نبوده‌ام.

۸

به همان شخص

[ورشو] جمعه، ۸ ژوئیه ۱۸۲۵

یاشیای عزیز!

جای خوشوقتی است که چنین فرصت خوبی پیش آمده است تا چند

1. Kostancja Bialoblocka

2. Jasia

3. Florentina

4. Radomin

کلمه‌ای برای تو بنویسم. برایت گفته بودم که همگی سلامت هستیم؛ دوم اینکه امتحانات حوصله همه را سر برده و به این جایمان، یعنی نوک دماغ، رسیده است (در زبان لهستانی می‌گویند: «تا کمر بندم»؛ ولی چون من کمر نمی‌بندم و دماغ بزرگی هم دارم، پس دلیل خوبی است که بگویم تا نوک دماغم). انتظار نداشته باش که چیز زیادی برایت بنویسم؛ خیلی گرفتار هستم و آقایی که یادداشتی از طرف پانا کوستانسیا آورده، بعد از ظهر رسیده است و فردا اینجا را ترک می‌کند. کرسنر^۱ و سینیورا بیانچی^۲ قرار است روز دوشنبه کنسرتی بدهند، نه در تئاتر، بلکه در سالن الرت^۳ در هتل آلمانی. این کنسرت به نفع کروگولسکی^۴ است و بلیت به طور خصوصی به فروش رفته است. کرسنر دوازده بلیت برای فروش به من داد که توانستم فقط سه تا از آن‌ها را به فروش برسانم، چون قیمت هر یک شش زلوتی^۵ است.

خیلی متأسفم که اینجا نیستی، ولی اوقات خوشی با کسی که خوبی تو را می‌خواهد داشتم؛ بدگویی کردیم، لطیفه گفتیم، آواز خواندیم، گریه کردیم، خندیدیم، با مشق و لگد به جان هم افتادیم و خیلی کارهای دیگر. در نامه دیگرم تو را در جریان مطالب دیگری قرار خواهم داد، چون شنیده‌ام که امتحانات بیست و ششم همین ماه برگزار می‌شود. شاید هم امشب تا صبح همین طور سر جایم بیدار بنشینم.

دوست ارزشمند! نمی‌توانم چیز دیگری بگویم جز اینکه هنوز نامه تو را از طریق سوهاچف^۶ دریافت نکرده‌ام. اگر نامه‌ای برایم نوشته باشی، منتظر فحش و بدویراه حسایی در نامه بعدی‌ام باش. مطلب دیگری را

1. Kresner

2. Bianchi

3. Elert

۴. Krogólski: یک موسیقیدان محلی

۵. zloty: برابر با یازده سنت

6. Sochaczew

نیز باید بیرسم: وضع ساق پایت بهتر شده یا نه، و آیا سلامت به مقصد رسیده‌ای؟

این نامه شبیه به قوطی عطاری شده است که از سیر تا سرکه در آن یافت می‌شود، ولی هیچ حرف درست و حسابی‌ای در آن دیده نمی‌شود.

Je sais qu'il manqué logique, mais que faire, on se hâte car on n'a pas le temps pour écrire honêtement. Si c'est comme ça.^۱

مرا ببخش نامه بلندبالاتری با پست برایت می‌فرستم. حالا تو را از صمیم قلب در آغوش می‌گیرم.

ف. ف. شوپن

ژیونی^۲ و پانی دکرت^۳ حالشان خوب است. آن‌ها خبر ندارند که به تو نامه می‌نویسم، و گرنه پیغامی برایت می‌فرستادند. سلام‌های مرا به پدرت برسان.

۹

به همان شخص

[ورشو، ۲۷ نوامبر ۱۸۲۵]

دوست عزیز!

نامه‌ای را که برایم نوشته بودی دریافت کردم، ولی آن طور که می‌بینم، خبرهای ناراحت‌کننده‌ای دارد. پایت باعث اذیت شده است؛ از این

۱. «می‌دانم که هیچ حرف درست و حسابی‌ای ندارد، ولی وقتی آدم عجله دارد، کاری نمی‌توان کرد، چون نمی‌شود چیزی درست و حسابی نوشت.»

۲. Wojciech Żywny (1756-1840): وویجیخ ژیونی یک بوهمی، اولین معلم موسیقی شوپن، که شوپن او را بسیار دوست داشت و یکی از دوستان صمیمی خانواده بود.

3. Dekert

موضوع بسیار ناراحت هستم. چنان که از نامه‌ات می‌فهمم، خودت خوش و شادمان هستی و این موضوع مرا خوشحال می‌کند.

فردا امتحانات به پایان می‌رسند. من جایزه‌ای دریافت نمی‌کنم؛ آن را به یک نفر آب اماله می‌دهند - وقتی پیش‌ت آمدم، قضایا را برایت تعریف خواهم کرد - باورت می‌شود که به یک آب اماله جایزه بدهند؟ توضیح این مطلب خودش احتیاج به یک نامه مفصل دارد؛ ولی وقتی فقط یک کلمه از آن را به تو گفتم، خودت متوجه بقیه قضایا خواهی شد.

آن طور که پانا لودویکا تصمیم گرفته است، دوشنبه از اینجا حرکت می‌کنیم و چهارشنبه به شافارنیا می‌رسیم. اگر می‌خواهی مرا ببینی، اولین نفری باش که به دیدنم می‌آیی، و گرنه خودت می‌دانی بانویی که محافظ من است اجازه نخواهد داد به دیدنم بیایم.

فردا در این ساعت، از اینکه به بستر می‌روم و جمعه صبح هم زود از بستر بیرون نمی‌آیم چه شور و نشاطی خواهم داشت! شلوار کوتاهی خریده‌ام با [کلمه‌ای که به رمز نوشته شده] خوب برش خورده است (هرچند که این حرف خیلی هم درست نیست)؛ یک شال گردن تازه هم به گردنم بسته‌ام - می‌توانی آن را به هر اسمی که دلت خواست بنامی، چون شاید ملتفت این اسم نشده باشی - و یک کراوات که یادم نمی‌آید چند زلوتی برایش پول دادم، چون پول آن از جیب خواهر عزیزم، لوتیز، پرداخت شده است.

گوش کن، مادموازل دورته^۱

آدولف شیدلوفسکی^۲، در نقش کلفت^۳

۱. احتمالاً اشاره دارد به بعضی تئاترهای آماتوری که شوپن خیلی دوست داشت. [Op.]

2. Adolf Szydlowski

۳. احتمالاً اشاره دارد به بازی‌های آماتوری تئاتر که شوپن به آن خیلی علاقه داشت. [Op.]

خوب گوش کن، دیگر به انتهای نامه رسیده‌ام، خیلی زود یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد. خودت می‌دانی که زیاد دوست ندارم با خط خرچنگ‌قورباغه‌ام بنویسم (مگر اینکه خواسته باشم چهار دست و پا بنویسم)؛ بنابراین از اینکه نامه را همین جا تمام می‌کنم دلگیر نشو. همگی خوب هستیم. سه نامه از طرف تو داشتیم؛ فردا امتحان دارم؛ پانا لشچینسکا^۱ به تو سلام می‌رساند؛ پان دوموویچ^۲ در ورشو بود؛ ژیونی هنوز هم همان کلاه گیس قدیمی را بر سرش می‌گذارد؛ پانی د کرت دست تو را می‌فشرد؛ بارچینسکی^۳ تو را می‌بوسد؛ کتابی برای او کونیه^۴ می‌آورم. اهل خانه همگی به تو سلام می‌رسانند، همین طور به پدرت. پوزه‌ات را ببند! دوستت دارم. ف. ف. شوپن

اوه، بوی سوکولووا به مشام می‌خورد.
به موسیو یان بیالوبوتسکا در سوکولووا، از روی خیرخواهی.

۱۰

به والدینش در ورشو

کووالوو^۵، جمعه [۱۸۲۵]

والدین عزیز و تو، خواهر عزیزم!

چون به اندازه یک سگ وفادار حالم خوب است و چشمان زرد پان زبونسکی^۶ پایین افتاده [؟]^۷ و چون عازم پلوک^۸ هستیم، اگر برایتان این نامه را نمی‌نوشتم، از مسرت کم می‌شد.

1. Leszczyńska

2. Domowicz

3. Barciński

4. Okunie

5. Kowalowo

6. Zboiński

۷. جمله‌ای خارج از دستور زبان و بی معنا

8. Plock

امروز به طرف پلوک راه می‌افتم و فردا به روشچیشف^۱ و پس فردا به کیکول^۲ می‌رویم. دو سه روزی را در تورینا و دو سه روز دیگر را در کوزلوف^۳ و لحظه‌ای را هم در گدانسک [دانسیگ]^۴ خواهیم بود، بعد هم به طرف خانه راه می‌افتیم. شاید یکی بگوید: «او خیلی عجله دارد که به منزل برگردد، چون مدام در مورد خانه‌اش صحبت می‌کند». نه فقط کمی، شما کاملاً در اشتباهید. من این نامه را نوشتم تا کمی شما را سر حال بیاورم؛ مثل سلام کردن که معمولاً چنین حالتی ایجاد می‌کند. چه کسی غم خانه را دارد؟ هر کسی هم که داشته باشد، من ندارم. شاید کس دیگر باشد، ولی من نیستم. هنوز هم نامه‌ای از ورشو دریافت نکرده‌ام. امروز وقتی به پلوک رسیدیم، همه کیسه نامه‌های پستخانه را به هم می‌ریزم؛ شاید در آن نامه‌ای برای خودم پیدا کنم.

اوضاع در آن اتاق تازه چطور است؟ بچه‌ها برای امتحان، خودشان را چطور کباب می‌کنند؟ تیتوس برای رفتن به روستا آه می‌کشد؟ پروشاک^۵ هم همان کار را می‌کند؟ پان اسکاربک^۶ با ناهار چطور کنار می‌آید؟ سوم شخصی که من مجبور بودم با او به ده بروم چطور است؟ می‌بینید که مشتاقم در مورد همه چیز پرسش کنم، درست مثل یک زن پیر. ولی چه کاری از دستم ساخته است؟ اگر به سگی غذا بدهید، بد اخلاق می‌شود و چه کاری از دستش برمی‌آید جز آنکه این طرف و آن طرف برود و دنبال غذا بگردد! پس من هم به امید یافتن غذا به پلوک می‌روم و فرض را بر این می‌گذارم که شما خبر ندارید که در تابستان آخرین پُست... حالا باید برای مدتی طولانی، بدون آنکه نامه‌ای دریافت کرده باشم، منتظر بمانم؛ پس ناراحت نیستم، مشکل پیدا کردن من است، ولی در هر قدمی که برمی‌دارم نامه‌ای برای شما خواهم نوشت و خواهم گفت که به چه نشانی‌ای برایم نامه بنویسید. طبق گفته پان زبونسکی می‌توانید به نشانی تورون^۷ برایم نامه

1. Rościszew

2. Kikol

3. Kozłow

4. Gdańsk [Danzig]

5. Pruszek

6. Pan Skarbek

7. Toruń [Thorn]

بفرستید که در بازگشتم آن را به من خواهند داد. این فکر خوبی است؛ امیدوارم که مورد قبول واقع شود (البته برای ایزابلا^۱).

می‌خواهم بقیچهم را برای خواهرهایم بفرستم، ولی فرصتی برای نوشتن ندارم، چون ساعت ۸ صبح راه می‌افتیم و هیچ وقت زودتر از ساعت ۷ صبح بیدار نمی‌شویم. هوا بسیار خوب است، آفتاب به زیبایی می‌درخشد، پرندگان چهچه می‌زنند، چشمه‌ای نیست که زمزمه نکند، استخری هست که قورباغه‌هایش به صورت دلپذیری در آن غورغور می‌کنند! ولی جالب‌تر از همه پرندگان سیاهی هستند که استادی‌شان را در خواندن آواز زیر پنجره ما به نمایش می‌گذارند، جدا از پرندگان سیاه، کامیلکا کوچک‌ترین بچه زبونسکی است که دو سال بیشتر ندارد. این دخترک برایم بسیار سرگرم‌کننده است. با سرزبان حرف زدن می‌گوید: «کاگیلا ۰۰ را دوست دارد» و من هم یک میلیون مرتبه ۰۰ را دوست دارم، چون این دخترک مرا دوست دارد؛ من هم دست‌های شما را می‌بوسم.

با محبت و علاقه

ف. شوپن

برای خواهرهایم، بوسه، بوسه، بوسه.

به تیتوس، پروس، بارتوش و همه سلام برسانید.

۱۱

به یان ماتوشینسکی^۲ در ورشو

[شافارنیا، ۱۸۲۵]

یاشایای دوست‌داشتنی!

خانم س‌وینه^۳ نمی‌تواند خوشحالی مرا از دریافت نامه تو وصف کند که

۱. خواهرش، ایزابلا شوپن.